**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14010803**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

مرحوم شهید صدر کلام مرحوم نایینی را در این بحث می‌آورند که مرحوم نایینی فرموده بودند که اگر دو جزء موضوع، یعنی موضوع مرکب از عرض و محلش یا عدم عرض و محلّش باشد حتماً باید به نحو تقیید باشد. اگر غیر این باشد هم می‌تواند تقییدی باشد هم می‌تواند ترکیبی باشد ولی چون تقییدی بودن نیاز به مؤنۀ زائده دارد ظهور اوّلیۀ دلیل در این هست که ترکیبی است. خب این کلام را می‌آورند و ابتدا اشاره می‌کنند که ما مرحوم نایینی برهانی ذکر کرده برای این که در جایی که موضوع ما مرکب از عرض و محل و عدم عرض و محل باشد حتماً باید به نحو تقییدی باشد می‌فرمایند که ما این را در جای خودش گفتیم که درست نیست. ولی این مطلب که اگر موضوع مثلاً عرضان لمحل واحد باشند اینها ممکن است تقییدی باشد ممکن است ترکیبی باشد این درست است. و این هم درست است که در مورد تقییدی بودن نیاز به قرینه دارد و نیاز به مؤنۀ زائده دارد. ولی ممکن است ما بگوییم که در اکثر موارد آن قرینۀ زائده‌ای که ما می‌خواهیم، آن قرینۀ زائده موجود است. بنابراین عملاً در اکثر موارد باید قائل به تقیید بشویم، در موارد تقیید هم استصحاب جزء موضوع جاری نمی‌شود. خب چطور در اکثر موارد یک قرینه وجود دارد؟ ایشان ۳ مورد را ذکر می‌کند، می‌گوید این ۳ مورد اکثر موارد استصحاب جزء موضوع را شامل می‌شود. بنابراین بحث در این ۳ مورد کرده. یکی این که جایی که دو تا عرض در لسان دلیل به نحو طولییَیْن اخذ بشوند نه به نحو عرضی. می‌گوید آن دو عرضی که در موضوع دلیل هست گاهی اوقات عرضی هستند، هر دو مستقیماً به عنوان عرضی که بر یک موضوع عارض شده‌اند اخذ شده‌اند. مثلاً می‌گوییم یجب اطاعة الانسان الفقیه العالم. فقیه عالم دو تا قید هست برای انسان. اوّل انسان مقید به فقیه نشده بعد فقیه مثلاً مقید به عادل بشود یا اوّل فقیه مقید به عادل نشده، بعد این مجموعه انسان به آن تقیید پیدا کند، نه. به این شکل نیست. انسان دو تا قید دارد، باید فقیه باشد، عادل باشد مثلاً. اما گاهی اوقات آن دو عرضی که در موضوع اخذ می‌شوند به نحو طولی هستند. مثال می‌زند القتل بالماء الطاهر مطهِّر. می‌گوید این طهارت در موضوع غَسْل اخذ شده و این به این معنا که نه به این معنا که غَسْل بر طهارت عارض شده بعد ما بگوییم غَسْلی که بر طهارت عارض شده بعداً مطهّریت بر او عارض شده و حکمش مطهریت بوده. چون غسل معنا ندارد یک عرض بر عرض دیگری عارض بشود. بلکه ما به این شکل می‌خواهیم بگوییم که غسل یک عرضی هست که این عارض بر ماء شده، غَسْل ماء. ولی نه به ماء علی وجه الاطلاق، اوّل ماء طهارت بر او عارض شده، بعد غَسْل به این ماء طاهر عارض شده. بنابراین غَسْل بر ماء طاهر بما هو ماء طاهر عارض شده. و این غسلی که بر ماء طاهر بما هو ماء طاهر عارض شده موضوع حکم شرعی مطهریت هست. بنابراین ما استصحاب طهارت که می‌خواهیم بکنیم بخواهیم با آن اثبات کنیم که غَسْل با این آب، غَسْل با ماء طاهر است این مثبت است. اصل اشکال این است. چون ما در واقع می‌خواهیم بگوییم این آب طاهر است و غَسْل با این آب،‌ غسل با ماء طاهر است، پس بنابراین یعنی اوّل نتیجه می‌گیریم که این ماء طاهر است به استصحاب، مستقیماً نتیجه نمی‌گیریم که غسل با این غسل با ماء طاهر، چون استصحاب بقای غسل این آب، غسل ماء طاهر که نمی‌کنیم. بنابراین این شبهۀ مثبتیت وجود دارد.

**شاگرد:** این طولیت و عرضیت تأثیرش در تقییدی و ترکیب بودن.

**استاد:** می‌گوید وقتی عرضی باشند دو تا جزء دارد

**شاگرد:** به هم مقید می‌شوند یا نه؟

**استاد:** مقید به هم نیستند. ولی اگر طولی باشند اینها به همدیگر تقیید می‌شوند. یعنی القصد بالماء الطاهر مطهرٌ، مطهریت عرضی هست که عارض بر ماء می‌شود، غسل بر این ماء طاهر عارض می‌شود. بنابراین غسل در طول طهارت عارض شده است بر ماء. اوّل ماء طاهر برش چیز شده. وقتی طولیت شد بنابراین شما طهارت را که می‌خواهید اثبات کنید، اثبات می‌کنید این آب طاهر است خب، اما این که غسلش، غسل به ماء طاهر است، آن را نمی‌توانید اثبات کنید.

**شاگرد:** در عرضی چی؟ در عرضی چجوری می‌توانیم ثابت کنیم این انسان فقیه است؟

**استاد:** می‌گوید دو تا جزء است، یکی این که فقیه باشد، یکی این که عالم باشد. فقیه بودنش را اثبات می‌کنیم، عالم بودنش را اثبات می‌کنیم، دو تا جزء جدا جداست. حالا اینجوری تعبیر کردند. حالا در این مورد کمی توضیح می‌دهم.

ایشان می‌فرماید که کمتر موردی هست که از این اشکال سالم باشد. چون مثلاً وقتی مولیٰ می‌گوید اکرم العالم، اکرم العالم اینجا عالمیت بر انسان عارض می‌شود، اکرام بر این انسان عالم عارض می‌شود. پس بنابراین شما با استصحاب عالمیت، بقای عالم می‌خواهید اثبات کنید که اکرامش، اکرام عالم هست. و این مثبت است. خب این اشکالی که مطرح کردند.

مورد دوم، موردی هست که شرایط اعمال باشد، مثل طهارتی که شرط صلاة هست. چون در جای خودش گفتند که تقیّدٌ جزء و قیدٌ خارجی، در جایی که شارع مقدس وقتی می‌گوید که الصلاة مع الطهارة واجبةٌ، تقید به طهارت جزء است هرچند نفس طهارت خارج هست ولی تقیّد به طهارت جزء است و شما می‌خواهید با استصحاب طهارت اثبات تقید صلاة به طهارت را بکنید و لیس هذا الّا تمسّک بالاصل المثبت. این هم مورد دوم.

مورد سوم، و بعد آقای صدر اینجا همین را اشاره می‌کنند، می‌گویند که از اینجا معلوم می‌شود که این اشکالی که ما طرح می‌کنیم صرفاً یک اشکال بر علما نیست که چرا شما اینجا استصحاب را جاری می‌کنید. اشکال بر امام هست، چرا شما استصحاب طهارت را اجرا کردید؟ معنای این مطلب این است که اگر این مشکل حل نشود ما در مبانی‌مان یک خللی هست که به این نتیجه رسیده. وقتی ما می‌بینیم که مبانی ما نتیجه‌ای می‌دهد که بر خلاف ضرورت هست این کشف اجمالی می‌کند در خطئی در برخی از مبانی که ما تا حالا آنها را قبول داشتیم. مثلاً اینجا ما باید بگوییم که این که می‌گفتیم اصل مثبت حجت نیست از این دست بکشیم، بگوییم اصل مثبت حجت است. یا بعضی از استثنائات اصل مثبت را، مثل واسطۀ خفی، واسطۀ جلی، مرحوم شیخین این را قبول نکرده واسطۀ خفی، واسطه جلی را. اینها را که استثناء را ما نپذیرفتیم باید بپذیریم و اینها را قبول کنیم. که ما اینجا قبلاً اشاره کردیم مطلب روشن‌تر از هر دوی اینها یک مبنای سومی هست که مسلم انگاشته شده، آن مبنا ازش دست بکشید کل این بحث هوا می‌رود. و آن این است که استصحاب باید حتماً در تمام الموضوع باشد. یعنی تعبد ما به تمام الموضوع تعلق گرفته باشد نه استصحاب به جزء موضوع برای ترتیب حکمی که بر این موضوع و موضوع دیگر هم هست این می‌گوییم استصحاب لازم نیست حتماً آن مستصحب ما تمام. همین که شارع مقدس دخالت داشته باشد، تأثیر داشته باشد همین مقدار کافی هست.

شهید صدر مورد سومی را که می‌گوید ما ممکن است بگوییم که آن تقییدی که ما دنبالش هستیم وجود دارد آن این است که می‌گوید وقتی موضوع ما مرکب از دو جزء هست این دو جزء را در مقام اثبات چگونه در موضوع دلیل اخذ شده؟ بالأخره یک جوری اینها را به همدیگر مرتبط کردند دیگر. لا اقل من «و» العطف. و این «و» عطف دال بر یک ارتباط بین این دو موضوع هست. و این ارتباطی که بین این دو موضوع هست همان تقییدی هست که ما ازش فرار می‌کردیم و می‌گفتیم که در استصحاب جزء موضوع آن تقیید را نمی‌شود اثبات کرد. این مورد سومی هست که ذکر کردند.

حالا مورد سوم یک کمی بین کلام آقای هاشمی و کلام چیز تفاوت در نحوۀ تعبیر هست من حالا به سبک آقای هاشمی این تعبیر را کردم. دیگر مورد آقای حائری یک کمی متفاوت بیان کرده خیلی جوهر کلام یکی است، فرقی ندارد.

بنابراین ایشان می‌گوید که هیچ موردی باقی نمی‌ماند برای این که استصحاب اثبات احد الجزئین ثابت بشود مگر در جایی که دو جزئی که یکی‌شان به تخصیص ثابت بشوند، مثلاً یک دلیل گفته اکرم کل عالمٍ، یک دلیل هم گفته لا تکرم عالم الفاسق. اینجا ما می‌فهمیم که موضوع مرکب از دو جزء هست، یکی علم، یکی عدم فسق. و اینجا هیچگونه دلیلی ما نداریم که تقید و ارتباط این دو تا را به همدیگر در موضوع دلیل اخذ شده باشد. فقط همچین موردی تحت دلیل واقع می‌شود.

**شاگرد:** طولی نیست؟ الآن اکرام مقید شده به عالم در طولش، بعد موضوع وجود قرار گرفته. نمی‌اتونیم بگوییم این اکرام

**استاد:** نه بحث فسقش است. یک عالمین هست، یکی فسق هست. یک بحث عالم، عالم و فاسق دو تا عرض عرضی هستند که چیز هستند. این شخص باید، شخصی که ما می‌خواهیم اکرامش کنیم عالم باید باشد و فاسق هم نباشد. بین علم و عدم فسق آن خلاصه هیچگونه قیدی وجود ندارد.

این که آیا این مورد اخیری که ایشان ذکر کردند با سایر موارد اصلاً فرق دارد و این تفکیک بین این مورد و سایر موارد درست هست یا درست نیست آن الآن نمی‌خواهم در موردش صحبت کنم. اصل بحث اجازه بدهید پیش برویم بعد شاید به این هم بپردازیم. آقای صدر می‌فرمایند که جواب از مورد اوّل که عَرَضِیْن گاهی اوقات عَرْضِی اخذ می‌شوند، گاهی اوقات طولی اخذ می‌شوند و امثال اینها، ایشان می‌گویند که عناوینی که در موضوع حکم شرعی اخذ می‌شود حالا چه عناوینی باشند که، عناوین خارجی باشند، مثل عنوان فقاهت و عدالت، یا عناوینی که وجود تشریعی دارند، مثل طهارت، طهارت حدثیه، خبثیه بنابر این که اینها به هر حال یک انتزاع شدند از حکم‌های شرعی، یا عناوین انتزاعی هست که عقل انسان انتزاع می‌کند، البته عناوین انتزاعی، عناوینی نیستند که هیچگونه وجود خارجی ندارند، بلکه یک منشأ انتزاعی در خارج دارند، مثل فوقیت و تحتیت، عقل انسان از آن منشأ انتزاع این عنوان فوقیت و عنوان تحتیت را انتزاع می‌کند. می‌گویند که این عناوین در همۀ این موارد دخالتش در حکم را عرف القاء نمی‌کند و خود این عناوین دخالت در حکم دارند.

بعد ایشان می‌گوید: «فمثلًا إذا كان ظاهر الدليل أنّ‏ موضوع‏ الحكم‏ هو الإنسان‏ الفقيه لا يجعل العرف موضوع الحكم مطلق الإنسان،» و این اینجور.

«و إذا كان ظاهر الدليل أنّ موضوع الحكم هو اليوم الأوّل من الشهر لا يقول العرف: إنّ الموضوع هو يوم رؤي فيه الهلال، و لم يرَ قبله، بل يحتفظ بدخل عنوان الأوّل.»

این یک جور.

اما بعضی وقت‌ها آن عنوانی که در دلیل اخذ شده این عنوان محکی خارجی ندارد، بلکه ناشی از نحوۀ نگاه عقل است. یعنی عقل گاهی اوقات عناوین را به نحو طولی ملاحظه می‌کند، گاهی اوقات به نحو عرضی. خود این طولیت، طولیت بین عناوین، این اینجور نیست که در عالم خارج یک بار طهارت بر ماء عارض بشود بعد که طهارت بر ماء عارض شد غَسْل بشود غَسْل ماء طاهر. این شکلی نیست. عقل انسان می‌تواند دو گونه ملاحظه کند. می‌گوید الغَسْل الذی یکون بالماء الطاهر مطهرٌ. یعنی اوّل ماء را قید طهارت به آن می‌زند، بعد مائی که به آن قید طهارت زده غسل را بر او عارض می‌کند. غسل عارض بر ماء طاهر بما هو طاهر را موضوع قرار می‌دهد برای مطهریت. اینها این نحو، یک جور دیگر هم ممکن است عرف بگوید. می‌گوید اذا کان الغسل بالماء و کان الماء طاهراً، یطهر. و کان الماء طاهراً را قید مجزا شما قرار بدهید. این عقل انسان، هر دو جور را در لسان اثباتی می‌شود به دو گونۀ مختلف بیان کرد. ولی این دو گونۀ مختلف دو شکلی نیست که عرف دخالت ببیند در حکم، مثل هم می‌بینند. اینجاها این عناوینی که بود و نبودش در ترتب حکم و در نحوۀ ترتب حکم به نظر عرف تغییری ندارد، عرف اینها را ملغی می‌کند. بنابر این اگر آن عنوانی که مورد نظر ما هست، شما می‌گویید طولیت دارد و امثال اینها و این طولیت را شما نمی‌توانید اثبات کنید، آن طولیت اموری هست که در عالم خارج تحقق ندارد. بنابراین لازم نیست این طولیت را ما اثبات کنیم.

من اینجا خیلی نمی‌فهمم بحث چی است؟ یعنی یک قدری محل بحث را گم کردم که ما بحثمان این بود که فرض کنید دو تا عنوان داریم، یک عنوان انسان داریم، یک عنوان فقیه داریم، بحث این بود که آیا بین انسان و فقیه آن ربطی که بین اینها هست آن ربط به نحو، اینها ربط را به نحو تقییدی ایشان گرفته، انسان فقیه. ما یک بحث این است که خود فقیه را در موضوع حکم، فقاهت در موضوع حکم دخالت دارد، درست است. ولی این که انسان فقیه هم انسانیتش دخالت داشته باشد، هم فقاهتش دخالت داشته باشد، هم انسان فقیه، یعنی مجموعه ارتباط بین این دو تا هم دخالت داشته باشد، مشکل ما این بود که در موارد تقیید یک عنصر ثالثی این وسط هست که آن عنصر ثالث ارتباط بین این دو تاست، که ما در اینجا در مواردی که ارتباط طولی هست آقای صدر می‌گوید این طولیت ارتباط را ما نمی‌توانیم اثبات کنیم. بحث من این است اصل ارتباط، اصل ارتباط بین دو تا شیء آیا این یک خارجیتی دارد؟ در عالم خارج، حالا ارتباط طولی را کار نداریم. ارتباط طولی را شما می‌گویید که یک عنوان ذهنی است. کأنّ ارتباطات دیگر یک وجود خارجی دارد، اینجوری است؟ یعنی ما در عالم خارج یک انسانیت داریم، یک فقیه بودن داریم، یک ارتباط هم دو تا با هم داریم؟ یا عالم خارج یک انسان است و فقیه دیگر. یا مثلاً

**شاگرد:** ذهن ما نباشد هم این ارتباط هست.

**استاد:** ارتباط چیزی است ورای این دو تاست؟

**شاگرد:** معنای ربطی است.

**استاد:** نه، و این معنای ربطی. بحث من این هست که این معنای ربطی، وجود مستقل که ندارد. این وجود غیر مستقل کجاها؟ در همه جا همین هست دیگر. پس بنابراین همه جا تقییدی است دیگر. شما می‌خواهید بعضی جاها تقییدی بکنید بعضی جاها ترکیبی بکنید. به آن معنا به معنای ارتباط یک وجود غیر مستقل در ضمن طرفین از همه جا هست. اگر می‌خواهید یک چیزی غیر از این را در نظر بگیرید کجا تقییدی است؟ کجا ترکیبی است؟ من این را می‌خواهم بگویم. فرق تقیید و ترکیب چی است؟ این همه جا ترکیبی است. یعنی همۀ اینجا یک نوع ارتباط واقعی بین این دو شیء هست، یک نحو ارتباطی بین اینها وجود دارد. شما باید پس اینجوری بگویید، بگویید که آن ارتباطی که به نحو حرفی مورد نظر است آن را ما نمی‌گوییم. گاهی اوقات ملاحظۀ دیگری می‌شود، یعنی اگر می‌خواهید آن ارتباط به معنای حرفی که هست آن را در نظر بگیرید، همۀ موارد تقییدی است. پس تقیید را می‌خواهید یک چیز دیگر بگویید، آن چیز چی است؟ یک مطلبی اینجا ممکن است ما قائل بشویم، غیر از این حرف‌هایی هست که آقای صدر اینجا مطرح می‌کند. آن این است که بعضی وقت‌ها آن وجود خارجی که هست آن وجود خارجی مثلاً زید ترکیبی هست از عدۀ عناوین، عالم هست، چی هست، چی هست، چی هست. ما یک موقعی این عناوین را به صورت جزء موضوع نگاه نمی‌کنیم. از تمام این عناوین یک عنوانی به نام زید متحصل می‌شود، موضوع حکم ما زید است، یک عنوان بسیط. هر چند این عنوان بسیط به آن عنوان‌های مرکب محکی خارجی‌شان یکی است، ولی به هر حال دو تا عنوان هستند. ما می‌گوییم زیدٌ انسانٌ عالم. حمل می‌کنیم انسان عالم را بر زید، ولی زید یک چیز هست، انسان عالم چیز دیگری هست. و ما بگوییم که حکم اگر روی زید رفته باشد، این انسان عالم ما بخواهیم انسان عالم را انسانیتش را به وجدان ثابت کنیم، عالمیتش را مثلاً به تعبد ثابت کنیم، با ضم این دو تا به همدیگر بخواهیم اثبات این عنوان بسیط بکنیم این خلاصه مثبت است. یعنی مثبت را در عالم عناوین در نظر بگیریم. به این معنا، بگوییم گاهی اوقات حکم رفته روی ذات آن اشیاء، یعنی حکم رفته روی عنوان مرکب، گاهی اوقات از آن دو تا عنوان یک عنوان سومی انتزاع می‌شود، یک عنوان بسیط. آن عنوان بسیط موضوع حکم است. آن جایی که عنوان بسیط موضوع حکم هست مثبت است و الا. این نکته را توجه بفرمایید. ما مثبت‌هایی که معمولاً داریم در جایی هست که لازم و ملزوم در وجود خارجی وجود منحاذ دارند. مثلاً مثال معروفی که می‌گوییم من اگر در این اتاق باشم، بودن من در این اتاق و خراب شدن سقف ملازمه دارد با مرگ من، مرگ من معلول بودن من در اتاق و سقوط سقف است. وجود مستقل دارد و معلول است. این مواردی که من بخواهم جزء العلة را استصحاب کنم با ضم جزء علۀ دیگر معلول را نتیجه بگیرم این مثال معروف اصل مثبت است دیگر. اما ما نحن فیه این شکلی نیست. ما نحن فیه فرض کنید ما می‌گوییم اصلاً زید را عرف که تصور می‌کند یک مجموعه را وقتی زید، مثلاً انسان را می‌گوییم حیوان ناطق است. انسان حیوان ناطق است ولو در عالم تحلیل انسان به حیوان ناطق تحلیل می‌شود، ولی ذهن انسان یک انسان را به عنوان یک شیء بسیط در نظر می‌گیرد حکم ممکن است روی انسان رفته باشد و آن دو جزء اجزای تحلیلی موضوع بشوند. اینجا اجزای تحلیلی موضوع را اگر یکی‌اش را به اصل و یکی‌اش را به وجدان ثابت بخواهیم بکنیم برای این که اثبات کنیم که این عنوان بسیط تحقق دارد این مثبت است. مرحوم شیخ در بحث اصل مثبت استصحاب ملاحظه بفرمایید می‌گوید این که ما اصل مثبت را منکر هستیم فرقی نیست که لازم و ملزوم وجود مستقل داشته باشند، یا لازم و ملزوم در یک وجود واحد جمع شده باشند. لازم و ملزوم اگر در وجود واحد هم جمع شده باشند باز هم اصل مثبت است. اینجا جمع بین این دو تا عنوان و آن عنوان بسیط اینها در یک عنوا هستند. یعنی محکی‌شان یک شیء است، ولی به هر حال عنوان‌هایشان متفاوت هست. اینجوری مثلاً بگوییم، بگوییم موارد تقییدی، مواردی هست که حکم در واقع رفته روی یک عنوان متحصَّل. ولی عملاً خارجاً هیچ وقت اینجوری نیست. ما فرض کردیم که عرف می‌گوید صلاة مع الطهارة. یعنی در مقام موضوع قرار دادن صلاة تصور کرده، طهارت را هم تصور کرده. یک عنوان بسیط اینجوری این وسط ما نداریم. صلاة هست و طهارت هست. و این که یک صلاة مع الطهارة یک عنوان بسیط دیگری درش صدق می‌کند این خارج از فرض است. فرض ما این هست که عرف این دو تا را در موضوع اخذ کرده. یعنی موضوعی که عرف فهمیده مرکب است. این تصویری که ما می‌خواهیم اینجا مطرح کنیم جایی هست که موضوع ما بسیط هست، ملازم هست با این دو تا جزء. خب این خارج از بحث است. بحث ما در جایی هست که این موضوع هر دویش درش وجود دارد. خب این که هر دو درش وجود دارد، هر دو یک عرف تصور می‌کند، این که در عالم خارج می‌خواهند یک قید سومی این وسط باشد این قید سومی که خارجیت ممکن است داشته باشد، ممکن است خارجیت نداشته باشد تصریحش چی است؟ در جایی که ما فرض کردیم این جزء در موضوع اخذ شده، این جزء هم در موضوع اخذ شده، بعد می‌گویید ارتباط جزء اوّل و جزء دوم به هم گاهی اوقات به نحو ترکیبی است، گاهی اوقات به نحو تقییدی است، من این را نمی‌فهمم. آقای صدر اینجا اینجور می‌خواهد توضیح بدهد، ارتباط ترکیبی، ارتباطی هست که در عالم ذهن است، ارتباط تقییدی، ارتباطی هست که در عالم خارج است. آیا واقعاً یک همچین تصویری ما داریم که هیچ ارتباطی در عالم خارج نداشته باشد، ارتباط ذهنی باشد. من اینها را اصلاً برایم قابل هضم نیست. و روی همین جهت هست که اینها به یک، یک مقدار ربط در همۀ موارد اجزای موضوع هست. بیشتر از آن هم هیچ جا نیست، مگر یک عنوان بسیطی اینجا انتزاع بشود و آن عنوان بسیط موضوع حکم باشد که این خروج از بحث است. بله جایی که عنوان بسیط باشد بالأخره اصل مثبت است، البته ممکن است حتی در آن موارد عنوان بسیط هم ما بگوییم عرف واسطۀ خفی می‌بیند، فلان می‌بیند، آنها یک بحث دیگر است، خفای ملازمه هست و امثال اینها. ولی داخل در بحث اصل مثبت است. ولی حالا ممکن است بگویید واسطه خفی است، واسطه جلی است، ملازمه در آن بحث‌های استثنائات اصل مثبت را پایش را وسط بکشید. ولی در جایی که دو تا موضوع مرکب اینجا وجود دارد، این چه شکلی است که یک جایش تقییدی باشد، یک جایش ترکیبی می‌شود. من تحلیل ترکیبی و تقییدی را به نحو مجزا اصلاً نمی‌فهمم. این عرض ما هست.

**شاگرد:** مثال‌هایی شهید صدر

**استاد:** حالا یک موارد. شهید صدر از مورد دوم که طهارتی که شرط صلاة هست آن، حالا مورد دوم یک قدری پیچ دارد، آن مورد دوم را فردا توضیح بدهم، طول می‌کشد.

مورد سوم را الآن عرض بکنم که. مورد سوم را آقای صدر می‌فرمایند این که ما از «و» عطف آن تقیّد را که مورد بحث ما هست نتیجه بگیریم نه «و» عطف دال بر آن تقید نیست. آقای حائری در پاورقی توضیح دادند، گفتند و بعبارة و کلمة اخری «و» دال بر یک ارتباط بین این دو تا موضوع هست، ولی ارتباطی که محکی خارجی داشته باشند لازم نیست باشد. این ارتباط می‌تواند ولو ارتباطی باشد که ذهن در عالم مفهوم سازی، در عالم ذهن می‌سازد، شبیه همان طولیتی که محکی خارجی ندارد، لازم نیست حتماً مثل عنوان‌هایی باشد که خود آن عنوان یک وجود خارجی مستقلی دارد که عرف آن وجودات را درک کند امثال اینها. پس بنابراین، این مورد سوم جواب همان مورد اوّل در مورد سوم هم می‌آید. اینها ولو یک نحو ارتباطی «و» را می‌فهمد ولی این ارتباط، ارتباطی است که در عالم ذهن است و نه در عالم خارج. و این ارتباطی که در عالم ذهن هست بحث مثبت نیست.

این که ما همۀ آن حرف‌هایی که می‌زدیم عین همان در این مطلب هم می‌آید. حالا یک مورد ثانی وجود دارد که این را ملاحظه بفرمایید فردا در موردش توضیح می‌دهم. من فردا می‌خواهم یک مقداری کلمات آقایان دیگر را هم یک مروری بکنم، ببینم اگر نکتۀ خاصی در مورد تقیید، ترکیب و این بحث‌ها کلماتشان هست که قابل ذکر باشد در این بحث ذکر بکنیم، اگر نکتۀ خاصی هم نبود ما می‌رویم به بحث بعدی که توارد حالتین هست. البته در مورد مجهولَیْ التاریخ هم دیگر بحثش گذشتیم، البته کلاس راهنما در مورد آن صحبت می‌کنیم ولی فرصت نکردم همۀ کلمات آقایان را در مورد مجهولَیْ التاریخ ببینم، ببینم که نکتۀ جدیدی در لابلای این فرمایشاتشان هست یا نه، حالا اگر احیاناً یک نکتۀ خیلی مهمی بود که من آنجا می‌خواهم پنجشنبه، جمعه می‌نشینم مطالعه کنم، اگر یک نکتۀ خیلی مهمی بود که تأثیر جدی داشت در بحث آن را هم ان شاء الله شنبه بحث می‌کنیم. ولی حالا فردا را همین بحث تقیید و ترکیب را ان شاء الله به انجام می‌رسانیم. راهنما هم همین بحث‌های، مجهولَیْ التاریخ بعضی سؤالات دوستان داشتند آنها را سعی می‌کنم پاسخ بدهم و همچنین این. حالا راهنما همین کلام آقای صدر را هم ببینید این تکه‌هایش را اگر فرصت چیز کردیم همین وجه ثانی و اینهایش را ملاحظه بفرمایید، رویش صحبت می‌کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

آن اشکالی که شما مطرح می‌کردید فکر می‌کنم برگرفته از این نکته‌ای است که در جواب وجه ثانی شهید صدر هست با آن روحش یکی است، حالا آن را وجه ثانی را ببینید شاید با آن یک نزدیکی جوهری داشته باشد. آن را گفتم برگشت می‌کند به حرف شهید صدر آن وجهی هست که من اینجا طرح نکردم.

پایان